

برنامه شماره ۸۲۱ گنج حضور

→ 821 ✨ 000

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

(۱) **بَر گُذری، درِ نِگری، جُز دِلِ خوبانِ نَبَری
سَر مَکَشِ ای دِل که ازو هر چه کُنی، جانِ نَبَری**

(۲) **تا نشوی خاکِ دَرَش، دَر نَکُشاید به رضا
تا نَکشی خارِ غَمَش کُل زِ کُلِستانِ نَبَری**

(۳) **تا نَکنی کوهِ بَسی، دست به لَعَلی نرسد
تا سویِ دریا نروی، گوهر و مَر جانِ نَبَری**

(۴) **سَر نَهد چَرخِ تو را، تا که تو بی سَر نشوی
کَس نَخَرَد نَقَدِ تو را، تا سویِ میزانِ نَبَری**

- (۵) تا نشوی مَسْتِ خدا، غم نشود از تو جُدا
تا صِفَتِ گرگِ دَری، یوسفِ کَنعانِ نَبَری
- (۶) تا تو ایازی نَکَنی، کی همه محمود شوی؟
تا تو ز دیوی نَرَهی، مُلکِ سُلیمانِ نَبَری
- (۷) نِعْمَتِ تَنِ خام کُند، مِحْنَتِ تَنِ رام کُند
مِحْنَتِ دینِ تا نَکشی، دولتِ ایمانِ نَبَری
- (۸) خیره میا، خیره مَرو، جانبِ بازارِ جهان
زان که دَرینِ بِنِع و شَری، این ندهی، آن نَبَری
- (۹) خاک که خاکی نِهَلَد، سوسن و نسَرین نشود
تا نَکَنی دَلقِ کُهَن، خَلَعَتِ سُلطانِ نَبَری
- (۱۰) آه گدار و شُده‌ای، خاطرِ تو خوش نشود
تا نَکَنی کافرِی، مالِ مسلمانِ نَبَری
- (۱۱) هیچ نَبُردست کسی مُهره ز اَنبانِ جهان
رَنجه مَشو، زان که تو هم مُهره ز اَنبانِ نَبَری

(۱۲)

مُهره زِ اَنبَانِ نَبَرَم، گوهرِ اَیْمَانِ بَرَم
گَر تو به جانِ بُخلِ کُنِی، جانِ بَرِ جَانَانِ نَبَرِی

(۱۳)

ای کِشِشِ عَشَقِ خُدا می نَشیَنَد کَرَمَت
دستِ نَداری زِ کِهَانِ تا دَلِ اَزیْشانِ نَبَرِی

(۱۴)

هَیْنِ بَکِشَانِ هَیْنِ بَکِشَانِ، دَاَمَنِ ما را به خُوشَانِ
زَانِ که دَلِی که تو بَرِی، رَاهِ پَرِیْشانِ نَبَرِی

(۱۵)

رَاستِ کُنِی وَعْدَهُ خُودِ، دَستِ نَداری زِ کِشِشِ
تا هَمه را رَقْصِ کُنَانِ جَانِبِ مَیدَانِ نَبَرِی

(۱۶)

هَیْجِ مَگُو اَی لَبِ مَن، تا دَلِ مَن بَاَزِ شُودِ
زَانِ که تو تا سَنَگِ دَلِی، لَعْلِ بَدَخْشَانِ نَبَرِی

(۱۷)

گَر چِه که صَدِ شَرَطِ کُنِی، بَیِ هَمه شَرَطِی بَدَهی
زَانِ که تو بَسِ بَیِ طَمَعِی، زَرِ به حُرْمَدَانِ نَبَرِی

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل):

→ 821 001

برگذری، درنگری، جز دلِ خوبان نبری سر مکش ای دل که ازو هر چه گنی، جان نبری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)



➤ برگذری، درنگری، جز دلِ خوبان نبری
سر مکش ای دل که ازو هر چه گنی، جان نبری



➤ برگذری، درنگری، جز دلِ خوبان نبری
سر مکش ای دل که ازو هر چه گنی، جان نبری



« مثلث همانش »

➤ برگذری، درنگری، جز دلِ خوبان نبری
سر مکش ای دل که ازو هر چه گنی، جان نبری



« مثلث واهمانش »

➤ برگذری، درنگری، جز دلِ خوبان نبری
سر مکش ای دل که ازو هر چه گنی، جان نبری



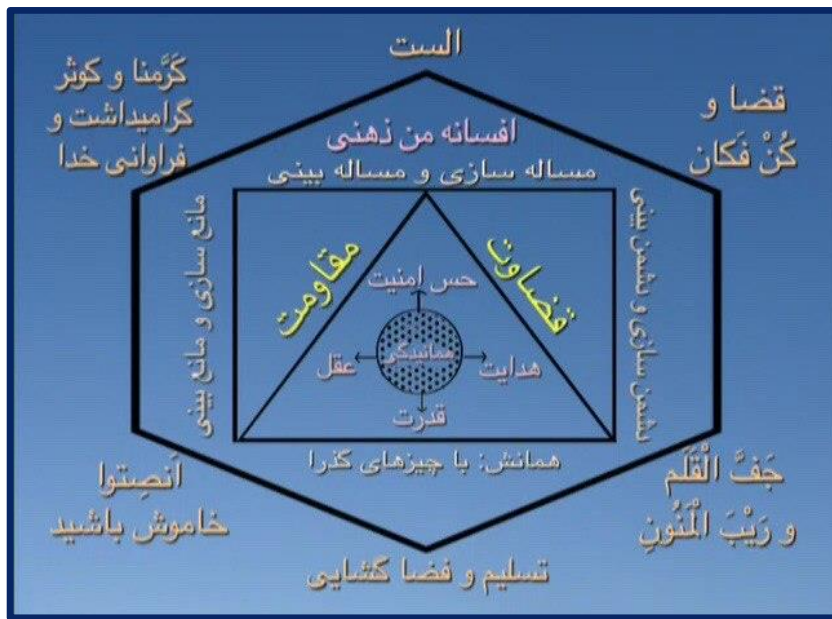
« مربع افسانه من ذهنی »

➤ برگذری، درنگری، جز دلِ خوبان نبری
سر مکش ای دل که ازو هر چه گنی، جان نبری

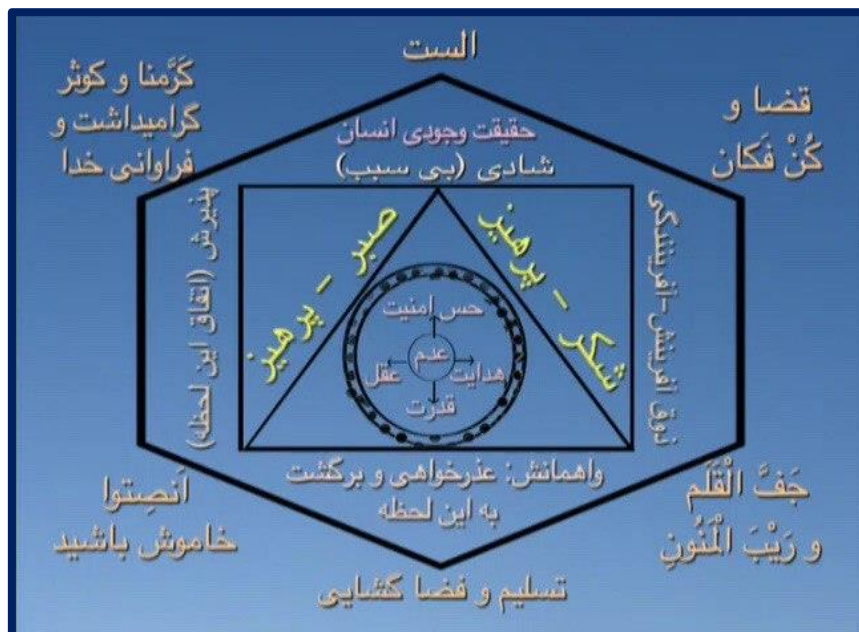


« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ برگذری، درنگری، جز دلِ خوبان نبری
سر مکش ای دل که ازو هر چه گنی، جان نبری



➤ برگذری، درنگری، جز دلِ خوبان نبری
سر مکش ای دل که ازو هر چه گنی، جان نبری



➤ برگذری، درنگری، جز دلِ خوبان نبری
سر مکش ای دل که ازو هر چه گنی، جان نبری

سه بیت از دفتر اول مثنوی - در تبیین مفهوم کلی و بیت اول غزل اصلی:

→ 821 ✨ 002

محو می باید نه نحو این جا، بدان
گر تو محوی، بی خطر در آب ران

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۴۱)

→ 821 ✨ 003

آب دریا مُرده را بر سر نهد
ور بود زنده، ز دریا کی رهد؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۴۲)

→ 821 ✨ 004

چون بمردی تو ز اوصافِ بشر
بحرِ اسرارَت نهد بر فرقِ سر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۴۳)

دو بیت از یک غزل در دیوان شمس - در تبیین مفهوم کلی و بیت اول غزل اصلی:

→ 821 ✨ 005

جان و روانِ من تویی، فاتحه خوانِ من تویی
فاتحه شو تو یک سَری تا که به دل بخوانمت

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۲، بیت ششم)

* فاتحه خوان: کسی که سوره فاتحه را برای شفا بر سر بیمار بخواند.

→ 821 ✨ 006

صیدِ منی، شکارِ من، گرچه ز دام جَسته ای
جانبِ دام باز رو، وَر نروِی برانمت

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۲، بیت هفتم)

* جَستن: رهایی یافتن، خلاص شدن

* جانب: سوی، جهت

* راندن: روان کردن، جاری ساختن

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوم:

→ 821 ✨ 007

تا نشوی خاکِ دَرَش، دَر نَگشاید به رضا
تا نکشی خارِ غَمَش گُل زِ گِلستانِ نَبَری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)



➤ تا نشوی خاکِ دَرَش، دَر نَگشاید به رضا
تا نکشی خارِ غَمَش گُل زِ گِلستانِ نَبَری



➤ تا نشوی خاکِ دَرَش، دَر نَگشاید به رضا
تا نکشی خارِ غَمَش گُل زِ گِلستانِ نَبَری

✨ یک بیت از یک غزل در دیوان شمس - در تبیین مفهوم بیت دوم غزل اصلی:

→ 821 ✨ 008

✚ هزار ابرِ عنایت بر آسمانِ رضا است

اگر بیارم از آن ابر بر سَرَت بارَم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳، بیت چهارم)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سوم:

→ 821 ✖ 009

تا نَکَنی کوه بَسی، دست به لَغلی نرسد
تا سویِ دریا نرَوی، گوهر و مَر جان نَبَری
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)



➤ تا نَکَنی کوه بَسی، دست به لَغلی نرسد
تا سویِ دریا نرَوی، گوهر و مَر جان نَبَری



➤ تا نَکَنی کوه بَسی، دست به لَغلی نرسد
تا سویِ دریا نرَوی، گوهر و مَر جان نَبَری

☀ یک بیت از یک غزل در دیوان شمس - در تبیین مفهوم بیت سوم غزل اصلی:

→ 821 ✖ 010

✚ خسرو جانی و جهان، وز جهتِ کوه کَنان
با تو کُگندی است گران، جز که به فرهاد مده
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۴، بیت چهاردهم)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

011 ✨ 821 →

سَر نَنهَد چَرخُ تو را، تا که تو بی سَر نشوی
کَس نَخَرَد نَقْدِ تو را، تا سویِ میزان نَبَری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)

* میزان: ترازو، مقیاس، معیار



➤ سَر نَنهَد چَرخُ تو را، تا که تو بی سَر نشوی
کَس نَخَرَد نَقْدِ تو را، تا سویِ میزان نَبَری



➤ سَر نَنهَد چَرخُ تو را، تا که تو بی سَر نشوی
کَس نَخَرَد نَقْدِ تو را، تا سویِ میزان نَبَری

یک بیت از غزلی در دیوان شمس - در تبیین مفهوم بیت چهارم غزل اصلی و کلیدواژه «میزان»:

→ 821 ۰۱۲

ساعتی میزانِ آنی ساعتی موزونِ این
بعد از این میزانِ خود شو تا شوی موزونِ خویش
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۴۷، بیت سوم)

دو بیت از دفتر دوم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت چهارم غزل اصلی و کلیدواژه «میزان»:

→ 821 ۰۱۳

هم ترازو را ترازو راست کرد
هم ترازو را ترازو کاست کرد
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲)

→ 821 ۰۱۴

هر که با ناراستان هم سنگ شد
در کمی افتاد و عقلش دنگ شد
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳)

* هم سنگ: هم وزن؛ همتایی، مصاحبت

* دنگ: احمق؛ بیهوش

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

015 ✨ 821 →

تا نشوی مَسْتِ خدا، غم نشود از تو جُدا
تا صِفَتِ گُرگِ دَری، یوسفِ کَنعان نَبَری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)



➤ تا نشوی مَسْتِ خدا، غم نشود از تو جُدا
تا صِفَتِ گُرگِ دَری، یوسفِ کَنعان نَبَری



➤ تا نشوی مَسْتِ خدا، غم نشود از تو جُدا
تا صِفَتِ گُرگِ دَری، یوسفِ کَنعان نَبَری

❀ ابیاتی از دفتر دوم و پنجم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت پنجم غزل اصلی:

→ 821 ✨ 016

ساعتی گرگی درآید در بشر ❀
ساعتی یوسف رُخی هم چون قمر
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۰)

→ 821 ✨ 017

می رود از سینه ها در سینه ها ❀
از ره پنهان صلاح و کینه ها
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱)

→ 821 ✨ 018

→ 821 ✨ 019

❀ فعلِ توست این غصّه های دَم به دَم
این بود معنیّ قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲)

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»

«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

(حدیث)

→ 821 ✨ 020

❀ که نگردد سنّتِ ما از رَشَد
نیک را نیکی بود، بدِ راست بد
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۳)

* رَشَد: هدایت، به راهِ راست رفتن، از گمراهی در آمدن

→ 821 ✨ 021

❀ کار کن هین که سلیمان زنده است
تا تو دیوی، تیغِ او بُرنده است
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۴)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت ششم:

022 ✕ 821 →

تا تو آیازی نگنی، کی همه محمود شوی؟ تا تو ز دیوی نرهی، مُلکِ سلیمان نبری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵) * محمود: ستوده؛ ستایش کرده شده

* آیازی: مثل ایاز بودن و اطاعت کردن از اوامر سلطان به جای اوامر من ذهنی



➤ تا تو آیازی نگنی، کی همه محمود شوی؟
تا تو ز دیوی نرهی، مُلکِ سلیمان نبری



➤ تا تو آیازی نگنی، کی همه محمود شوی؟
تا تو ز دیوی نرهی، مُلکِ سلیمان نبری

بریده‌ای از دفتر پنجم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت ششم غزل اصلی و کلیدواژه «ایاز»:

→ 821 ✨ 023

ای ایاز، از عشقِ تو گشتم چو موی
ماندم از قصّه، تو قصّه‌ی من بگوی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۹۶)

→ 821 ✨ 024

ای ایاز، از تو غلامی نور یافت
نورت از پستی سویِ گردون شتافت

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۵۳)

→ 821 ✨ 025

حسرتِ آزادگان شد بندگی
بندگی را چون تو دادی زندگی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۵۴)

→ 821 ✨ 026

شرع بهر دفعِ شرایی زند
دیو را در شیشهٔ حجت کند

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱۱)

❀ دو بیت از غزلی در دیوان شمس - در تبیین مفهوم بیت ششم غزل اصلی:

→ 821 ❀ 027

❀ ندایِ فَاغْتَبِرُوا بشنوید اُولُواْلْأَبْصَارِ

نه کود کیت، سَرِ آستینِ چه می خایید؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵، بیت نهم)

* فَاغْتَبِرُوا: عبرت بگیرید * اُولُواْلْأَبْصَارِ: صاحبانِ بصیرت؛ مردمانِ روشن بین

* خاییدن: جویدن؛ چیزی را با دندان نرم کردن

→ 821 ❀ 028

«...فَاغْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»

«...پس ای اهل بصیرت، عبرت بگیرید.»

(قرآن کریم، سوره حشر (۵۹)، آیه ۲)

→ 821 ❀ 029

❀ خود اعتبار چه باشد به جز زِ جو جَستَن؟

هَلَا، زِ جو بجهد آن طرف، چو بُرنایید

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵، بیت دهم)

* جَستَن: جهیدن؛ خیز کردن * بُرنا: جوان

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفتم:

→ 821 ✖ 030

نِعْمَتِ تَن خَام کُند، مِحْنَتِ تَن رَام کُند
مِحْنَتِ دین تا نِکشی، دولتِ ایمان نَبَری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)

* مِحْنَت: سختی؛ بلا؛ رنج



➤ نِعْمَتِ تَن خَام کُند، مِحْنَتِ تَن رَام کُند
مِحْنَتِ دین تا نِکشی، دولتِ ایمان نَبَری

➤ نِعْمَتِ تَن خَام کُند، مِحْنَتِ تَن رَام کُند
مِحْنَتِ دین تا نِکشی، دولتِ ایمان نَبَری

☀ یک بیت از دفتر پنجم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت هفتم غزل اصلی:

→ 821 ✖ 031

نعمت آرَد غفلت و شکر اِنْتِباه
صیدِ نعمت کن به دامِ شکرِ شاه
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۷)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هشتم:

→ 821 ✕ 032

خیره میا، خیره مرو، جانبِ بازارِ جهان زان که درین پیع و شری، این ندهی، آن نبری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)

* پیع و شری: خرید و فروش؛ معامله



➤ خیره میا، خیره مرو، جانبِ بازارِ جهان
زان که درین پیع و شری، این ندهی، آن نبری



➤ خیره میا، خیره مرو، جانبِ بازارِ جهان
زان که درین پیع و شری، این ندهی، آن نبری

ابیات مختلفی از دفاتر مختلف مثنوی و دیوان شمس و یک بیت از دیوان غزلیات حافظ در تبیین مفهوم بیت هشتم غزل اصلی و کلید مفهوم «قانون جبران»:

→ 821 033

مشتري ماست الله اشتری

از غم هر مشتری هین برتر آ

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳)

* کسی که فرموده است: «خداوند می خرد»، مشتری ماست، به هوش باش از غم مشتریان

فاقد اعتبار بالاتر بیا.

* اشتری: خرید؛ هم به معنی خریدن و هم فروختن است اما غالباً به معنی خریدن به کار می رود.

→ 821 034

مشتري جو که جویان تو است

عالم آغاز و پایان تو است

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۴)

→ 821 035

هین مکش هر مشتری را تو به دست

عشق بازی با دو معشوقه بد است

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۵)

→ 821 036

چون که عمرت بُرد دیو فاضحه

بی نمک باشد آغوذ و فاتحه

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۲)

* فاضح: روشن و آشکار؛ آشکار کننده

→ 821 037

حافظ از جورِ تو حاشا که بگرداند روی
من از آن روز که در بندِ توام آزادم
(حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۳۱۶)

→ 821 038

حُکمِ حق گُسترد بهرِ ما بساط
که بگوئید از طریقِ انبساط
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰)

→ 821 039

معنیِ جَفَّ الْقَلَمِ کی آن بود
که جفاها با وفا یکسان بود؟
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۱)

→ 821 040

بل جفا را هم جفا جَفَّ الْقَلَمِ
و آن وفا را هم وفا جَفَّ الْقَلَمِ
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۲)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت نهم:

→ 821 ✕ 041

خاک که خاکی نِهَلَد، سوسن و نسرین نشود تا نَکَنی دَلقِ کُهَن، خَلَتِ سُلطانِ نَبَری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)

* هَلیدن: گذاشتن؛ هِشتن * دَلق: خرقه؛ پوستین، جامه درویشی

* خَلت: جامه دوخته که از طرف شخص بزرگ به عنوان جایزه یا انعام داده شود؛ هدیه؛ پاداش



➤ خاک که خاکی نِهَلَد، سوسن و نسرین نشود
تا نَکَنی دَلقِ کُهَن، خَلَتِ سُلطانِ نَبَری



➤ خاک که خاکی نِهَلَد، سوسن و نسرین نشود
تا نَکَنی دَلقِ کُهَن، خَلَتِ سُلطانِ نَبَری

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دهم:

→ 821 ✕ 042

آه گدارو شده‌ای، خاطرِ تو خوش نشود تا نِگنی کافرِی، مالِ مسلمان نَبَری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)

* گدارو: سِمج؛ پُرو؛ بسیار حریص



➤ آه گدارو شده‌ای، خاطرِ تو خوش نشود
تا نِگنی کافرِی، مالِ مسلمان نَبَری



➤ آه گدارو شده‌ای، خاطرِ تو خوش نشود
تا نِگنی کافرِی، مالِ مسلمان نَبَری

✨ دو بیت از دفتر پنجم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت دهم غزل اصلی و کلیدواژه «گذارو»:

→ 821 ✨ 043

گر قضا انداخت ما را در عذاب ✨
کی رَوَد آن خو و طبعِ مُسْتَطاب؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۱۸)

* مُسْتَطاب: پاک و پاکیزه

→ 821 ✨ 044

گر گدا گشتم، گذارو کی شوم؟ ✨
وَر لباسم کهنه گردد، من نُوَام

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۱۹)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت یازدهم:

هیچ بُردست کسی مُهره زِ آنبانِ جهان
رنجه مَشو، زان که تو هم مُهره زِ آنبانِ نَبری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)

* آنبان: کیسه بزرگ که از پوست دباغی شده بز یا گوسفند درست کنند؛ توشه‌دان



➤ هیچ بُردست کسی مُهره زِ آنبانِ جهان
رنجه مَشو، زان که تو هم مُهره زِ آنبانِ نَبری



➤ هیچ بُردست کسی مُهره زِ آنبانِ جهان
رنجه مَشو، زان که تو هم مُهره زِ آنبانِ نَبری

سه بیت طلایی از دفتر سوم مثنوی - در تبیین مفهوم بیت یازدهم غزل اصلی: 

→ 821 ✨ 046

هرچه از وی شاد گردی در جهان 

از فراق او بیندیش آن زمان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۹۷)

→ 821 ✨ 047

ز آنچه گشتی شاد، بس کس شاد شد 

آخر از وی جست و، هم‌چون باد شد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۹۸)

→ 821 ✨ 048

از تو هم بجهد، تو دل بر وی مَنه 

پیش از آن کو بجهد، از وی تو بجه

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۹)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوازدهم:

مُهره زِ آنبان نَبَرَم، گوهرِ ایمان بِبَرَم
گر تو به جان بُخل کُنی، جانِ بَرِ جانان نَبَری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)

* بُخل: حسد؛ رشک؛ بخیل بودن



➤ مُهره زِ آنبان نَبَرَم، گوهرِ ایمان بِبَرَم
گر تو به جان بُخل کُنی، جانِ بَرِ جانان نَبَری



➤ مُهره زِ آنبان نَبَرَم، گوهرِ ایمان بِبَرَم
گر تو به جان بُخل کُنی، جانِ بَرِ جانان نَبَری

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سیزدهم:

→ 821 ✕ 050

ای کِششِ عشقِ خدا می نَشیند گرَمَت دست نداری زِ کِهان تا دل ازیشان نَبَری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)

* کِهان: جمع کِه به معنی کوچک، خُرد، حقیر



➤ ای کِششِ عشقِ خدا می نَشیند گرَمَت
دست نداری زِ کِهان تا دل ازیشان نَبَری



➤ ای کِششِ عشقِ خدا می نَشیند گرَمَت
دست نداری زِ کِهان تا دل ازیشان نَبَری

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهاردهم:

→ 821 ✕ 051

هین بگشان، هین بگشان، دامنِ ما را به خَوشان
زان که دلی که تو بَری، راهِ پریشان نَبَری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)

* راه پریشان: راهِ پراکنده و آشفته؛ راه غلط؛ کوره راه



➤ هین بگشان، هین بگشان، دامنِ ما را به خَوشان
زان که دلی که تو بَری، راهِ پریشان نَبَری



➤ هین بگشان، هین بگشان، دامنِ ما را به خَوشان
زان که دلی که تو بَری، راهِ پریشان نَبَری

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پانزدهم:

→ 821 ✕ 052

راست گنی وَّعدۀ خود، دست نداری ز کِشِش تا همه را رقص کُنانِ جانبِ میدانِ نَبَری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)



➤ راست گنی وَّعدۀ خود، دست نداری ز کِشِش
تا همه را رقص کُنانِ جانبِ میدانِ نَبَری



➤ راست گنی وَّعدۀ خود، دست نداری ز کِشِش
تا همه را رقص کُنانِ جانبِ میدانِ نَبَری

❖ ابیاتی از دفاتر اول و سوم - در تبیین مفهوم بیت پانزدهم غزل اصلی:

→ 821 ❖ 053

❖ پیش چوگان‌های حکم کُن فکان
می‌دویم اندر مکان و لامکان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶)

→ 821 ❖ 054

❖ چون قضای حق رضای بنده شد
حکم او را بنده خواهند شد

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۰۶)

→ 821 ❖ 055

❖ لا بود، چون او نشد از هست نیست
چون که طوعاً لا نشد، گرهای بسی است

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۸۵)

→ 821 ✨ 056

عاقلاش بندگانِ بندی اند عاشقانش شگّری و قندی اند

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۱)

→ 821 ✨ 057

اِتِّیا کَرَهَا مَهَارِ عَاقِلَانِ اِتِّیا طَوْعاً بَهَارِ بِي دِلَانِ

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۲)

* از روی کراهِت و بی میلی بیاپید، افسارِ عاقلان است؛
اما از روی رضا و خرسندی بیاپید، بهارِ عاشقان است.

→ 821 ✨ 058

«...فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ؛»

«...پس به آسمان و زمین گفت: چه از روی میل و چه از روی اجبار بیاپید.

گفتند: فرمانبردارانه آمدیم.»

(قرآن کریم، سوره فصلت (۴۱)، آیه ۱۱)

→ 821 ✨ 059

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ؛»

«ای انسان، تو در راه پروردگارت رنج فراوان می‌کشی؛ پس پاداش آن را خواهی دید.»

(قرآن کریم، سوره انشقاق (۸۴)، آیه ۶)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت شانزدهم:

→ 821 ✕ 060

هیچ مگو ای لبِ من، تا دلِ من باز شود
زان که تو تا سنگ دلی، لعلِ بدخشان نبِری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)



➤ هیچ مگو ای لبِ من، تا دلِ من باز شود
زان که تو تا سنگ دلی، لعلِ بدخشان نبِری



➤ هیچ مگو ای لبِ من، تا دلِ من باز شود
زان که تو تا سنگ دلی، لعلِ بدخشان نبِری

❀ ابیاتی از دفتر اول و سوم - در تبیین مفهوم بیت شانزدهم غزل اصلی:

→ 821 ❀ 061

❀ اَنْصِتُوا پَنذیر، تا بر جانِ تو
آید از جانان، جزای اَنْصِتُوا

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶)

→ 821 ❀ 062

❀ از بهاران کی شود سرسبز سنگ؟
خاک شو، تا گُلِ پرویی رنگِ رنگ

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۱۱)

→ 821 ❀ 063

❀ سال‌ها تو سنگ بودی دل خراش
آزمون را، یک زمانی خاک باش

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۱۲)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفدهم (مقطع غزل):

→ 821 ✕ 064

گرچه که صد شرط کُنی، بی همه شرطی بدهی
زان که تو بس بی طمعی، زر به خرمندان نبری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۵)

* خرمندان: کیسه‌ای چرمی که در آن زر و سیم ریخته و به کمر می‌بستند.



➤ گرچه که صد شرط کُنی، بی همه شرطی بدهی
زان که تو بس بی طمعی، زر به خرمندان نبری



➤ گرچه که صد شرط کُنی، بی همه شرطی بدهی
زان که تو بس بی طمعی، زر به خرمندان نبری

❖ ابیات مختلفی از مثنوی و دیوان شمس – سرشار از امیدها و نویدهای مولانا در خصوص امکان «تبدیل من ذهنی» از طریق «تسلیم» واقعی و «عدم» کردن مرکز به طور مکرر:

→ 065 ✨ 821

❖ رو رو ای جانِ سُبک خیزِ غریبِ سَفری سویِ دریایِ معانی که گرامی گُهری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۳، بیت اول)



➤ رو رو ای جانِ سُبک خیزِ غریبِ سَفری
سویِ دریایِ معانی که گرامی گُهری



➤ رو رو ای جانِ سُبک خیزِ غریبِ سَفری
سویِ دریایِ معانی که گرامی گُهری

→ 821 ✕ 066

✚ برگذشتی ز بسی منزل اگر یادت هست مکن استیزه، کزین مصطبه هم برگذری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۳، بیت دوم)

* مصطبه: سکویی که بر آن نشینند؛ دنیا، جایگاه مردم



➤ برگذشتی ز بسی منزل اگر یادت هست
مکن استیزه، کزین مصطبه هم برگذری



➤ برگذشتی ز بسی منزل اگر یادت هست
مکن استیزه، کزین مصطبه هم برگذری

→ 821 ✕ 067

پر فروشوی ازین آب و گل و باش سُبک پی یارانِ پریده چه کُنی که نِری؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۳، بیت سوم)



➤ پر فروشوی ازین آب و گل و باش سُبک
پی یارانِ پریده چه کُنی که نِری؟



➤ پر فروشوی ازین آب و گل و باش سُبک
پی یارانِ پریده چه کُنی که نِری؟

→ 821 ✕ 068

➤ روان چرات نیابد، چو پَر و بالِ ویی؟ نظر چرات نبیند، چو مایهٔ نظری؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۱، بیت چهارم)



➤ روان چرات نیابد، چو پَر و بالِ ویی؟
نظر چرات نبیند، چو مایهٔ نظری؟



➤ روان چرات نیابد، چو پَر و بالِ ویی؟
نظر چرات نبیند، چو مایهٔ نظری؟

→ 821 ✕ 069

چه زهره دارد توبه، که با تو توبه کند؟

خبر که باشد تا با تو ماندش خبری؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۱، بیت پنجم)



➤ چه زهره دارد توبه، که با تو توبه کند؟
خبر که باشد تا با تو ماندش خبری؟



➤ چه زهره دارد توبه، که با تو توبه کند؟
خبر که باشد تا با تو ماندش خبری؟

→ 821 ✕ 070

کِیست آن مسِ مسکینِ چو کیمیا آید که او فنا نشود از مِسی به وَصفِ زَری؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۱، بیت ششم)



➤ کِیست آن مسِ مسکینِ چو کیمیا آید
که او فنا نشود از مِسی به وَصفِ زَری؟



➤ کِیست آن مسِ مسکینِ چو کیمیا آید
که او فنا نشود از مِسی به وَصفِ زَری؟

→ 821 ✕ 071

✚ کیست دانهٔ مسکین چو نوبهار آید

که دانگیش نگرده فنا پی شجری؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۱، بیت هفتم)



➤ کیست دانهٔ مسکین چو نوبهار آید

که دانگیش نگرده فنا پی شجری؟



➤ کیست دانهٔ مسکین چو نوبهار آید

که دانگیش نگرده فنا پی شجری؟

→ 821 ✕ 072

کِیست هیزمِ مسکین که چون درآفتد نار بدل نگردهد هیزم به شعله شرّری؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۱، بیت هشتم)

* نار: آتش * شرّ: جرقه؛ آنچه از آتش به هوا می‌پرد.



➤ کِیست هیزمِ مسکین که چون درآفتد نار
بدل نگردهد هیزم به شعله شرّری؟



➤ کِیست هیزمِ مسکین که چون درآفتد نار
بدل نگردهد هیزم به شعله شرّری؟

→ 821 ✕ 073

ستاره‌هاست همه عقل‌ها و دانش‌ها ✕

تو آفتابِ جهانی که پرده‌شان بدری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۱، بیت نهم)



➤ ستاره‌هاست همه عقل‌ها و دانش‌ها
تو آفتابِ جهانی که پرده‌شان بدری



➤ ستاره‌هاست همه عقل‌ها و دانش‌ها
تو آفتابِ جهانی که پرده‌شان بدری

→ 821 ✕ 074

جهان چو برف و یخی آمد و تو فصلِ تموز اثر نمائد ازو، چون تو شاه بر اثری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۱، بیت دهم)

* تموز: ماه دهم از ماه‌های رومی که برابرِ مردادِ شمسی است.



➤ جهان چو برف و یخی آمد و تو فصلِ تموز
اثر نمائد ازو، چون تو شاه بر اثری



➤ جهان چو برف و یخی آمد و تو فصلِ تموز
اثر نمائد ازو، چون تو شاه بر اثری

→ 821 ✕ 075

کیم بگو من مسکین که با تو من مانم؟ فنا شوم من و صد من، چو سوی من نگری (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۱، بیت یازدهم)



➤ کیم بگو من مسکین که با تو من مانم؟
فنا شوم من و صد من، چو سوی من نگری



➤ کیم بگو من مسکین که با تو من مانم؟
فنا شوم من و صد من، چو سوی من نگری

→ 821 ✕ 076

کمال وصف خداوند، شمس تبریزی گذشته است ز اوهام جبری و قدری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۱، بیت دوازدهم)

* اوهام: جمع وَهم به معنی خیال؛ گمان؛ پندار * جبری و قدری: انسان‌هایی که معتقدند همه اعمال انسان از روی اجبار است و انسان در آن مختار نیست.



➤ کمال وصف خداوند، شمس تبریزی
گذشته است ز اوهام جبری و قدری



➤ کمال وصف خداوند، شمس تبریزی
گذشته است ز اوهام جبری و قدری

→ 821 ✨ 077

چند فلک گشت قمر، تا به خودش راه دهی ✨ چند گدازید شکر تا تو بدو درنگری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۶، بیت چهارم)

* تا به خودش راه دهی: تا او را به خود راه دهی

* گدازیدن: گداختن؛ ذوب شدن؛ آب شدن



➤ چند فلک گشت قمر، تا به خودش راه دهی
چند گدازید شکر تا تو بدو درنگری



➤ چند فلک گشت قمر، تا به خودش راه دهی
چند گدازید شکر تا تو بدو درنگری

→ 821 ✨ 078

چند جُنون کرد خِرَد، در هوسِ سلسله‌یی چند صفت گشت دلم، تا تو برو بر گذری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۶، بیت پنجم)



➤ چند جُنون کرد خِرَد، در هوسِ سلسله‌یی
چند صفت گشت دلم، تا تو برو بر گذری



➤ چند جُنون کرد خِرَد، در هوسِ سلسله‌یی
چند صفت گشت دلم، تا تو برو بر گذری

✚ آن قدح شاده بده، دم مده و باده بده هین که خروس سحری مانده شد از ناله گری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۶، بیت ششم)

* دم دادن: فریب دادن * مانده شدن: از کاری فروماندن؛ در تعب افتادن

* ناله گری: ناله و فغان کردن بسیار



➤ آن قدح شاده بده، دم مده و باده بده
هین که خروس سحری مانده شد از ناله گری



➤ آن قدح شاده بده، دم مده و باده بده
هین که خروس سحری مانده شد از ناله گری

→ 821 ✚ 080

✚ هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد شیرین تر و نادرتر زان شیوه پیشینش

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۲۷، بیت دوم)

* شیوه: راه و روش

→ 821 ✚ 081

✚ گر به خرابات بُتان هر طرفی لاله رُخی ست

لاله رُخا، تو ز یکی لاله ستانی دِگری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۶، بیت هفتم)



➤ گر به خرابات بُتان هر طرفی لاله رُخی ست

لاله رُخا، تو ز یکی لاله ستانی دِگری



➤ گر به خرابات بُتان هر طرفی لاله رُخی ست

لاله رُخا، تو ز یکی لاله ستانی دِگری

هم تو جُنون را مَدَدی، هم تو جمال خِرَدی

تیرِ بلا از تو رسد، هم تو بلا را سِپری

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۶، بیت هشتم)



هم تو جُنون را مَدَدی، هم تو جمال خِرَدی

تیرِ بلا از تو رسد، هم تو بلا را سِپری



هم تو جُنون را مَدَدی، هم تو جمال خِرَدی

تیرِ بلا از تو رسد، هم تو بلا را سِپری

✨ بازخوانی قصه موسی و خضر و آیاتی از قرآن و ابیات مختلفی از مثنوی و دیوان شمس در خصوص «صبر کردن» و «سوال نکردن» در مواقع زدن همانیدگی‌ها «شکستن کشتی» یا «کشتن پسر (من ذهنی)» و یا «درست کردن دیوار و محافظت از گنج ما» از طرف زندگی:

→ 821 ✨ 083

✨ آن شنیدی که خضر تخته کشتی بشکست؟

تا که کشتی ز کفِ ظالمِ جبارِ پرست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸، بیت اول)

* رستن: رها شدن؛ خلاص شدن



➤ آن شنیدی که خضر تخته کشتی بشکست؟
تا که کشتی ز کفِ ظالمِ جبارِ پرست



➤ آن شنیدی که خضر تخته کشتی بشکست؟
تا که کشتی ز کفِ ظالمِ جبارِ پرست

→ 821 ۰۸۴

«وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»

«و چگونه در برابر چیزی که بدان آگاهی نیافته‌ای صبر خواهی کرد؟»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۶۸)

→ 821 ۰۸۵

«قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا»

«گفت: اگر خدا بخواهد، مرا صابر خواهی یافت آن‌چنان که در هیچ کاری

تو را نافرمانی نکنم.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۶۹)

→ 821 ۰۸۶

در طلب زن دائماً تو هر دو دست

که طلب در راه، نیکو رهبر است

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۹)

→ 821 ۰۸۷

لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب

سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰)

* لوک: آن‌که به زانو و دست راه رود از شدت ضعف و سستی؛ عاجزی و زبونی

* خفته: خوابیده؛ خمیده * غیژیدن: خزیدن؛ چهار دست و پا مانند کودکان راه رفتن؛

به روی زانو نشسته راه رفتن

→ 821 ✕ 088

دوست دارد یار این آشتگی کوششِ بیهوده به از خفتگی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۱۹)



➤ دوست دارد یار این آشتگی
کوششِ بیهوده به از خفتگی



➤ دوست دارد یار این آشتگی
کوششِ بیهوده به از خفتگی

→ 821 ✕ 089

آن که او شاه است، او بی کار نیست ناله از وی طرفه، کو بیمار نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۰)

* طرفه: شگفتی آور؛ عجیب



➤ آن که او شاه است، او بی کار نیست
ناله از وی طرفه، کو بیمار نیست



➤ آن که او شاه است، او بی کار نیست
ناله از وی طرفه، کو بیمار نیست

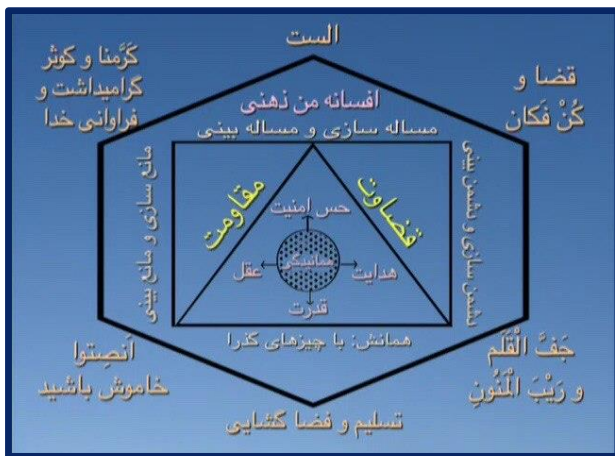
→ 821 ✕ 090

بهر این فرمود رحمان، ای پسر:

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، ای پسر!

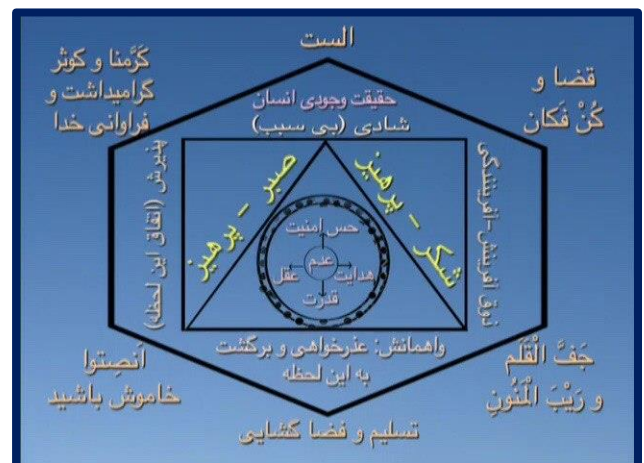
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۱)

* ای پسر معنوی، برای همین است که حضرت رحمان فرمود: او در هر روز به کاری است.



➤ بهر این فرمود رحمان، ای پسر:

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، ای پسر!



➤ بهر این فرمود رحمان، ای پسر:

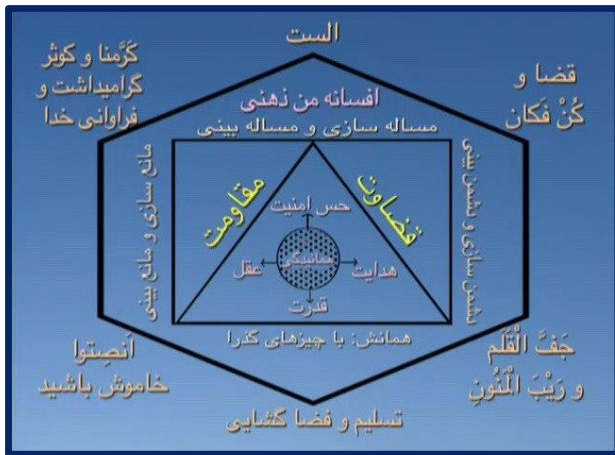
كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، ای پسر!

→ 821 ✕ 091

✚ اندرین ره، می تراش و می خراش

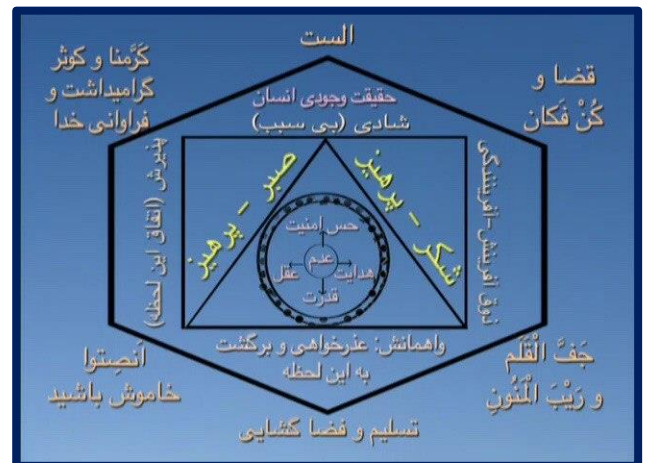
تا دمِ آخر، دمی فارغ مباش

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۲)



➤ اندرین ره، می تراش و می خراش

تا دمِ آخر، دمی فارغ مباش



➤ اندرین ره، می تراش و می خراش

تا دمِ آخر، دمی فارغ مباش

بریده‌ای از دفتر سوم مثنوی - در ادامه ابیات فوق و موضوع «صبر کردن» و «سوال نکردن»:

→ 821 ۰۹۲

**صبر کردن لقمان چون دید که داوود حلقه‌ها می‌ساخت از
سؤال کردن؛ با این نیت که صبر از سؤال موجب فرج باشد**
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، عنوان (تیترا) بیت ۱۸۴۲)

→ 821 ۰۹۳

**رفت لقمان سوی داوود صفا
دید کو می‌کرد ز آهن حلقه‌ها**
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۲)



➤ رفت لقمان سوی داوود صفا
دید کو می‌کرد ز آهن حلقه‌ها



➤ رفت لقمان سوی داوود صفا
دید کو می‌کرد ز آهن حلقه‌ها

→ 821 ✕ 094

جمله را با هم دگر در می فکند

ز آهن پولاد، آن شاه بلند

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۳)



➤ جمله را با هم دگر در می فکند

ز آهن پولاد، آن شاه بلند



➤ جمله را با هم دگر در می فکند

ز آهن پولاد، آن شاه بلند

→ 821 095

صنعتِ زَرّاد او کم دیده بود در عَجَب می ماند، وسواسش فزود

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۴)

* زَرّاد: زره ساز؛ زره گر



➤ صنعتِ زَرّاد او کم دیده بود
در عَجَب می ماند، وسواسش فزود



➤ صنعتِ زَرّاد او کم دیده بود
در عَجَب می ماند، وسواسش فزود

→ 821 ✨ 096

کین چه شاید بود؟ واپرسم ازو که: چه می سازی ز حلقه توبه تو؟

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۵)



➤ کین چه شاید بود؟ واپرسم ازو
که: چه می سازی ز حلقه توبه تو؟



➤ کین چه شاید بود؟ واپرسم ازو
که: چه می سازی ز حلقه توبه تو؟

→ 821 097

باز با خود گفت: صبر اولی' تر است صبر تا مقصود زودتر رهبر است

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۶)



➤ باز با خود گفت: صبر اولی' تر است
صبر تا مقصود زودتر رهبر است



➤ باز با خود گفت: صبر اولی' تر است
صبر تا مقصود زودتر رهبر است

→ 821 098

چون نپرسی، زودتر کشف شود مرغ صبر از جمله پَران تر بود

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۷)



➤ چون نپرسی، زودتر کشف شود
مرغ صبر از جمله پَران تر بود



➤ چون نپرسی، زودتر کشف شود
مرغ صبر از جمله پَران تر بود

→ 821 099

وَر پرسی دیر تر حاصل شود **سهل از بی صبریت مشکل شود** (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۸)



➤ **وَر پرسی دیر تر حاصل شود**
سهل از بی صبریت مشکل شود



➤ **وَر پرسی دیر تر حاصل شود**
سهل از بی صبریت مشکل شود

→ 821 ✨ 100

چون که لقمان تن بزد، هم در زمان شد تمام از صنعتِ داوود آن

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۹)

* تن زدن: خاموش بودن و خاموش شدن



➤ چون که لقمان تن بزد، هم در زمان
شد تمام از صنعتِ داوود آن



➤ چون که لقمان تن بزد، هم در زمان
شد تمام از صنعتِ داوود آن

→ 821 ✕ 101

پس زره سازید و درپوشید او

پیش لقمان کریم صبرخو

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۰)



➤ پس زره سازید و درپوشید او
پیش لقمان کریم صبرخو



➤ پس زره سازید و درپوشید او
پیش لقمان کریم صبرخو

→ 821 ✨ 102

گفت: این نیکو لباس است ای فتی! 

در مصاف و جنگ، دفع زخم را

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۱)

* مَصاف: جمع مَصَف به معنی جای صف کشیدن؛ آوردگاه



➤ گفت: این نیکو لباس است ای فتی!

در مصاف و جنگ، دفع زخم را



➤ گفت: این نیکو لباس است ای فتی!

در مصاف و جنگ، دفع زخم را

→ 821 103

گفت لقمان: صبر هم نیکو دمی ست که پناه و دافعِ هر جا غمی ست

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۲)

* نیکو دم: دم و نفسِ خوب و خوش



➤ گفت لقمان: صبر هم نیکو دمی ست
که پناه و دافعِ هر جا غمی ست



➤ گفت لقمان: صبر هم نیکو دمی ست
که پناه و دافعِ هر جا غمی ست

→ 821 ✕ 104

صبر را با حق قرین کرد ای فلان آخرِ وَالْعَصْرِ را آگه بخوان

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۳)



➤ صبر را با حق قرین کرد ای فلان
آخرِ وَالْعَصْرِ را آگه بخوان



➤ صبر را با حق قرین کرد ای فلان
آخرِ وَالْعَصْرِ را آگه بخوان

→ 821 105

«وَالْعَصْرِ»



«سوگند به عصر.»

(قرآن کریم، سوره العصر (۱۰۳)، آیه ۱)

→ 821 106

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»



«که آدمی در زیان کاری است.»

(قرآن کریم، سوره العصر (۱۰۳)، آیه ۲)

→ 821 107

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ»



«وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ»

«مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند و یکدیگر را به

حق و به صبر سفارش کردند.»

(قرآن کریم، سوره العصر (۱۰۳)، آیه ۳)

→ 821 ✕ 108

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی هم‌چو صبر آدم ندید

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۴)



➤ صد هزاران کیمیا حق آفرید
کیمیایی هم‌چو صبر آدم ندید



➤ صد هزاران کیمیا حق آفرید
کیمیایی هم‌چو صبر آدم ندید

پایان اشعار برنامه شماره ۸۲۱